

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقریرات درس خارج اصول

### حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبائی نردوی دست بركاة

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۴

جلسه ۳۱ - یکشنبه ۹۳/۹/۱۶

۲. احتمال دیگر آن است که جزاء شرط، همین جمله‌ی «فَإِنَّهُ عَلَىٰ يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» باشد، و لکن این جمله در حقیقت معنای انشائی دارد و معنا بدین صورت است: «و إن لم يستيقن أنه قد نام فليبن على يقينه».
- بنابر این احتمال، جواب شرط تمام می‌شود و در ادامه امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ». در این حالت، جمله‌ی اخیر امام علیه السلام اظهر در بیان کبرای کلی خواهد بود، گرچه باز احتمال اختصاص به باب وضوء موجود است.
۳. احتمال سوم در رابطه با جزاء شرط آن است که جزاء عبارت است از «و لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ» و جمله‌ی «فَإِنَّهُ عَلَىٰ يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» یک مقدمه و تمهید برای ذکر جزاء است. در حقیقت جمله‌ی شرط و جزاء چنین است: «و إن لم يستيقن أنه قد نام، فحيث إنه على يقين من وضوءه فلا تنقض اليقين بالشك».
- این احتمال، احتمال ضعیفی است؛ زیرا حرف واو بر سر جمله‌ی جزائیة نمی‌آید، بلکه جمله‌ی جزاء یا باید با فاء آغاز گردد یا مجرد از فاء و واو باشد و إلا اگر واو باشد این جمله نمی‌تواند جزاء باشد.
۴. این احتمال که توسط مرحوم آخوند ابداع شده است<sup>۱</sup> و محقق اصفهانی رحمته الله نیز قدری آن را پرورش

۱. كفاية الأصول (ط - انتشارات اسلامی)، ص ۳۸۹:

... و احتمال آن يكون الجزاء هو قوله: (فإنه على يقين) إلى آخره غير سديد فإنه لا يصح إلا بإرادة لزوم العمل على طبق يقينه و هو إلى الغاية بعيد.

✓ درر الفوائد في الحاشية على الفرائد (الحاشية الجديدة)، ص ۳۰۲:

ثم أنه لا يكاد يصح أن يجعل بظاهرة نفس الجزاء لإباء لفظه و معناه عن ذلك، إذ كلمة «فإنه» ظاهرة في التعليل، و ظاهر القضية هو اليقين

داده است<sup>۱</sup> عبارت است از اینکه جزاء، نفس جمله‌ی «فَإِنَّهُ عَلَىٰ يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» می‌باشد به گونه‌ای که معنای  
اخباری آن محفوظ باشد، لذا با احتمال دوم از این جهت متفاوت است.  
در صحّت این احتمال نیز کلام است.

### اشکال محقق اصفهانی رحمته الله بر بیان مرحوم عراقی بر اساس احتمال اول

اگر روایت بخواهد بر اساس قیاس شکل اول حکم را بیان کند، نتیجه‌اش تضییق دایره‌ی حجیت  
استصحاب نسبت به یقین و شک در مورد وضوء است.<sup>۲</sup>

---

فی الحال بثبوت الوضوء سابقاً قبل الشکّ فی حدوث حدث النوم، و هو غیر مترتب علی هذا الشرط لأنّه ربّما کان من قبل و يتخلّف عنه فیما  
بعد، كما لا یخفی.

۱. نهاية الدراية فی شرح الكفاية (ط - قديم)، ج ۳، ص ۴۵:

و التحقيق: إن المفروض من صدر الصحيحة، حيث أنه النوم على الوضوء، فمنزلة اليقين بالنوم، من اليقين بالوضوء منزلة الرفع له بقاء، و  
ترتب الشيء - حدوثاً - على عدم مانعة، و ترتب الشيء - بقاءً - على عدم رافعه مصحح للشرط و الجزاء، و المفروض صحّة اسناد نقض اليقين  
إلى اليقين بخلافه، أو إلى الشك فيه بلحاظ تجريد متعلق اليقين و الشك عن الحدوث و البقاء. و إلاً فلا يكون اليقين بعدم بقاء الشيء ناقضاً  
لليقين بحدوثه، و لا الشك في بقاءه ناقضاً لليقين بحدوثه.

و عليه فمفاد قوله عليه السلام: (و إلاً فانه على يقين من وضوئه) هو أنه إن لم يستيقن بالنوم الناقض فهو باق على يقينه بوضوئه، و لا موجب  
لإحلاله و اضمحلاله إلاً الشك، و لا ينقض اليقين بالشك.

فقوله عليه السلام: (و إلاً فانه ... إلخ) بمنزلة الصغرى، و قوله عليه السلام: (و لا ينقض اليقين) بمنزلة الكبرى.

و هذا أوجه الوجوه الأربعة، لأن ظاهر الجملة الشرطية كون الواقع بعد الشرط جزاء لا علة له، و ظاهر الجملة الخبرية كونها بعنوان الحكاية  
جداً لا بعنوان البعث و الزجر فالتوطئة و العلية و الإنشائية خلاف الظاهر.

۲. همان، ص ۴۶:

ثمّ إنّ المعقول من الاحتمالات ثلاثة، و هي ما عدا التوطئة، و التمهيد للجزاء، و هذا الاحتمالات كلها مشتركة في ارتباط الجملة الشرطية  
بالكلية التي بعدها. إما لكون عنوان اليقين بالوضوء - المقتضى لعدم وجود الوضوء - يندرج تحت العنوان الكلي المحكوم بحرمة النقص أو وجوب  
الإبقاء و إما لكون الأمر - بالمضى على يقينه بالوضوء، يندرج تحت الحكم الكلي بالمضى على اليقين و إما لكون اليقين بالوضوء صغرى لتلك  
الكلية، التي هي بمنزلة الكبرى و عليه فالكلية تابعة للجملة سعة و ضيقاً.

فان قلنا: بخصوصية الوضوء المقوم لصفة اليقين، فلا محالة يكون العنوان المقتضى للحكم هو عنوان اليقين بالوضوء بإلغاء الخصوصيات  
المفردة لافراد اليقين بالوضوء، لا لخصوصية نفس الوضوء.

و كذا إن قلنا بأنها مقومة للأمر بالمضى على اليقين بالوضوء، فان الجامع لافراد الأمر بالمضى على اليقين بالوضوء أيضاً يتقوم بخصوصية  
اليقين بالوضوء.

و كذا إن قلنا بأن الجملة جزاء بنفسها، فإن حدّ الوسط هو اليقين بالوضوء بخصوصية فلا بدّ من تكرره بالكبرى.

كما أنه لو قلنا بإلغاء خصوصية الوضوء كانت العلة نفس عنوان اليقين و كان موضوع الأمر بالمضى نفس اليقين، و كان حدّ الوسط عنوان  
اليقين، فلا محالة يتّسع عنوان العلة، و عنوان موضوع الأمر بالمضى، و عنوان حدّ الوسط. و إذا لم يمكن إثبات الخصوصية، و لا إلغاؤها، و تردد

**بیان ذلک:** در قیاس، حدّ اصغر و حدّ اوسط و حدّ اکبر وجود دارد. مثال: «العالم متغیر و کلّ متغیر حادث، فالعالم حادث». حدّ اوسط در صغری و کبری تکرار می‌شود. در مثال، «متغیر» حد اوسط و حد اصغر «العالم» است و حد اکبر «حادث» می‌باشد. حد اوسط در قیاس شکل اول، محمول صغری و موضوع کبری قرار می‌گیرد و همیشه باید دقیقاً حد اوسطی که در صغری قرار می‌گیرد با حد اوسط کبری یکسان باشد و نباید دارای قیدی اضافه باشد.

نمی‌شود قیدی در صغری باشد اما در کبری تکرار نشود؛ زیرا در این صورت اخذ قید در صغری لغو می‌باشد؛ به دلیل آنکه حد وسط وسیله‌ای برای حمل اصغر بر اکبر است. در مثال مذکور حد وسط باعث حمل «حادث» بر «عالم» می‌شود؛ زیرا «متغیر» در صغری حمل بر اصغر شده است، سپس در کبری موضوع قرار گرفته است و نقطه‌ی اتصال اکبر و اصغر گردیده است. حال اگر در صغری قیدی اضافه باشد لغو می‌باشد؛ به دلیل آن‌که فرض آن است که حد اوسط در کبری بدون قید است و می‌تواند ما را بدون قید به نتیجه برساند، پس اخذ قید اضافی لغو خواهد بود.

به عنوان مثال اگر کبری چنین باشد: «کلّ عالم یجب اکرامه»، صغری باید چنین باشد: «زید عالم» تا قیاس نتیجه بدهد. حال اگر کسی بگوید: «زید عالم عادل و کلّ عالم یجب اکرامه» و نتیجه بگیرد «زید یجب اکرامه» قید عدالت که در صغری آورده است لغو خواهد بود و بدون آن نیز نتیجه حاصل بود. بنابراین اگر جایی قیدی در صغری باشد و نقش داشته باشد و بخواهیم شکل اول قیاس تشکیل دهیم، باید همان قید در کبری تکرار شود؛ مثلاً اگر صغری «زید عالم عادل» باشد، باید در کبری نیز گفته شود: «کلّ عالم عادل یجب اکرامه».

در ما نحن فیه صغرای قیاس عبارتست از اینکه: «زید علی یقین من وضوئه»؛ زیرا مفروض آن است که آن شخص یقین به وضو داشته است، پس کبرای قیاس نیز باید یقین به وضو باشد؛ یعنی گفته شود: «غیر المستیقن کان علی یقین من وضوئه» و «کلّ من کان علی یقین من وضوئه فلیین علی یقین» و در نتیجه «غیر المستیقن یبنی علی یقینه»؛ آن شخص باید بنای بر یقین به وضو گذارد. بنابراین استصحاب تنها در مورد

---

أمرها بین المورديّة و المقوميّة، فان قلنا بأنّ القدر المتيقن - في مقام التخاطب - يمنع عن انعقاد الإطلاق، فلا يمكن إثبات الاستغراق في الجنس، وان لم نقل بذلك، فمع تاميّة مقدمات الحكمة يمكن إثبات الإطلاق و الاستغراق.

و ممّا ذكرنا تبين أنّ إثبات كون اللام للإشارة إلى الجنس، لا معنى له مع استظهار الخصوصية - كما هو الأصل في ذكر التقيّد - لما عرفت من تبعيّة الكلّيّة للجملة الشرطيّة.

وضو حجت خواهد بود و تمام نکته در این است که حد وسط مفروض در کلام راوی و امام علیهما السلام یقین به وضو است، لذا کبری نیز باید این گونه باشد که «لاتنقض الیقین بالوضوء بالشک ابدأ» و «ال» در یقین حتی اگر برای جنس باشد مقصود جنس مقید است؛ یعنی جنس، یقین به وضو است.

در نتیجه نمی‌توانیم با تقریب مذکور به وسیله صحیحی زراه، حجیت استصحاب در همه ابواب فقه را ثابت نماییم.

### دفع اشکال محقق اصفهانی توسط شهید صدر رحمته الله

مرحوم شهید صدر پس از نقل کلام مرحوم اصفهانی، با ذکر دو مقدمه<sup>۱</sup> درصدد دفع اشکال ایشان برآمده‌اند. مقدمه اول: هیچ‌گاه حد اصغر و حد اوسط نمی‌توانند یکی باشند؛ مثلاً نمی‌توانیم بگوییم «الانسان انسان» و کل انسان حیوان، فالانسان حیوان» زیرا از اول می‌دانیم «کل انسان حیوان» و لذا نتیجه نمی‌تواند عین کبری باشد.

مقدمه دوم: وقتی حد اوسط برای حد اصغر ثبوتی واضح داشته باشد، در کلام معمول به جای اینکه مطلب را با کان ناقصه بیان نمایند با کان تامه بیان می‌نمایند. مثلاً اگر در متن واقع چنین قیاسی باشد که «الحيوان الناطق حیوان» و کل حیوان یجوع، فالحيوان الناطق یجوع» این قیاس از جهت صورت منطقی مشکلی ندارد ولی در محاورات عرفیه لوضوح ثبوت حد اوسط برای اصغر، به جای این جمله می‌گویند: «هو حیوان ناطق و الحيوان یجوع، فهو یجوع».

---

۱. بحوث فی علم الأصول (تقریرات شاهرودی)، ج ۶، ص ۲۶:

و عکس المحقق الأصفهانی (قده) ذلك فأفاد في المقام ان الأوسط في الكبرى يجب ان يكون مساوياً مع الأوسط في الصغرى، و في المقام الأوسط المتكرر هو اليقين و هو في الصغرى مقيد بالوضوء فيجب ان يكون المراد باليقين في الكبرى المقيد به أيضاً فإذا أريد استفادة كبرى الاستصحاب من الحديث فلا يكفي دعوى ان اللام في اليقين للجنس بل لا بد من إثبات ان اليقين في قوله (فانه على يقين من وضوئه) أيضاً غير مقيد بالوضوء فعندئذ يتجه الاستدلال بالحديث على الاستصحاب.

و الحق مع المحقق العراقي (قده)، و توضيح ذلك يكون بذكر مقدمتين:

الأولى - ان الشكل الأول له ثلاثة حدود متغايرة و لا يمكن ان يكون الحد الأصغر منها نفس الحد الأوسط كقولك الإنسان إنسان، و الإنسان حيوان، فالإنسان حيوان، فان هذا ليس استدلالاً و انما مرده إلى قضية واحدة هي الإنسان حيوان.

الثانية - ان العرف في موارد وضوح ثبوت الأوسط للأصغر قد يقلب التعبير فبدل ان يثبت الحد الأوسط للأصغر بنحو مفاد كان الناقصة يثبت الحد الأصغر بنحو مفاد كان التامة مثال ذلك قولنا الحيوان الناطق حيوان، و الحيوان يجوع، فالحيوان الناطق يجوع، فان العرف يبدله إلى قوله هو حيوان ناطق، و الحيوان يجوع، فهو يجوع.

با دانستن این دو مقدمه شهید صدر رحمته الله می‌فرماید<sup>۱</sup>:

اگر در ما نحن فيه یقین را عام دانستیم و آن را به وضو اختصاص ندادیم، قیاس درست خواهد بود؛ زیرا از جهت منطقی چنین خواهد بود:

**صغری:** الیقین بالوضوء یقین<sup>۲</sup>.

**کبری:** کلّ یقین لا ینقض بالشک.

**نتیجه:** فالیقین بالوضوء لا ینقض بالشک.

و لکن این قیاس در محاورات عرفی به نحو کان تامه ذکر می‌شود؛ یعنی «فَإِنَّهُ عَلَىٰ یَقِینٍ مِنْ وُضُوئِهِ وَ لَا تَنْقُضُ الْیَقِینَ أَبَدًا بِالشَّکِّ» و جمله‌ی «فإنه...» جایگزین صغرای قیاس شده است.

اما اگر مراد از یقین، یقین به وضو باشد قیاس شکل اول شکل نمی‌گیرد و محذوری که در مقدمه‌ی اول ذکر کردیم پدید می‌آید؛ زیرا در حقیقت چنین خواهد شد: «الیقین بالوضوء یقین بالوضوء» در حالی که در مقدمه‌ی اول ذکر کردیم اگر حد اوسط عین حد اصغر باشد، قیاس شکل اول نخواهد بود. پس باید بگوییم «فَإِنَّهُ عَلَىٰ یَقِینٍ مِنْ وُضُوئِهِ» بیان می‌کند «الیقین بالوضوء یقین<sup>۳</sup>»، نه این که «الیقین بالوضوء یقین بالوضوء» و لذا اشکال محقق اصفهانی رحمته الله مندفع است.

**مقرر:** سید حامد طاهری

**ویرایش و استخراج منابع:** محمد عبدالهی

---

۱. همان، ص ۲۷:

و فی ضوء هاتین المقدمتین یتضح فی المقام ان الحد الأوسط ان فرض هو الیقین لا الیقین بالوضوء تم الشكل الأول بالنحو الذی ذکرناه، لأن الصغری کانت هكذا (الیقین بالوضوء یقین) و حیث ان ثبوت مثل هذا الأوسط للأصغر کان واضحا لکونه مستتبنا فیہ بدل ذلك بمقتضى ما ذکرناه فی المقدمة الثانية إلى إثبات الحد الأصغر بنحو مفاد کان التامة فقیل (فانه على یقین من وضوئه) فیتم الشكل الأول للقیاس كما أفاد المحقق العراقی (قده)، و اما إذا فرضنا الحد الأوسط الیقین بالوضوء فانه لا یتم قیاس إذ ما ذا یکون الحد الأصغر حیثنذا؟ فان کان هو الیقین بوضوئه أيضا المفروض فی سؤال الراوی لزم ان تكون الصغری (الیقین بوضوئه یقین بوضوئه) و هذا كما ذکرنا فی المقدمة الأولى لغو لا معنی له، و ان کان الحد الأصغر الیقین الجزئی فی مورد شخصی معین فهذا لا وجه له فانه لم یسبق فی الحدیث ذکر یقین جزئی معین و انما المذكور فرضیة للیقین و کونه متعلقا بالوضوء و هذا نفس الحد الأوسط.